



علیه تصویر

اشاره
مقاله حاضر در تناسب تصویر به
عنوان شاکله رسانه‌های بصری و
امر دینی نگاشته شده است. نگاه
پدیدارشناسی به تصویر لازمه بحث
مذکور شناخته شده و نگارنده اشاره
دارد به این موضوع که تصویر،
گستره انتقال معنا را به شدت تنگ
می‌کند. مقاله سودای آن را ندارد
که تصویر را نفی کند، که اشارت و
تاکیدی دارد بر وجه حداقلی تصویر
در افاده معنا.

حسین عمید



کلام و تصویر؛ تزاحم ایمان و انکار

چیستی تصویر

تصویر را آن نامحرمی می‌دانند که بوالفضولی است سلطه جو و خرافه پرداز. این حقیقت که هر چه در برابر ماست، به دلیل منش دیداری‌اش ادراک می‌شود، روزگار مدرن را از ایام دیگر مجزا کرده است. در روزگار باستان، انسان در چشم خدایان دیده می‌شد؛ یعنی خود، تصویر بود. از این رو، جهان به چشم او چونان تصویر جلوه نمی‌کرد. در دوران بیزانس «انسان دیده می‌شد» و تماشاگر خود، «ساحت سوم» بود. به همین دلیل نیازی به ایجاد پنداری ژرفنا در آثار هنری بصری وجود نداشت. اما از دوران رنسانس به بعد، جهان به تصویر تبدیل شده و انسان چونان تماشاگر، خود، سازنده پندار حضور مستقل در اشیا شده است. در این روزگار، دیگر جهان و خدایانش به چشم انسان می‌آیند و برای او وجود دارند.



از دوران رنسانس به بعد، جهان به تصویر تبدیل شده و انسان چونان تماشاگر، خود، سازنده پندار حضور مستقل در اشیا شده است. در این روزگار، دیگر جهان و خدایانش به چشم انسان می آیند و برای او وجود دارند.

بشر در مواجهه با فن آوری جدید، به دستاوردهای جدیدی چشم دارد که به طور معمولی فن آوری به او عطا می کند؛ اما دیده را بر روی تنگناها و انبوه مشکلات و محدودیت‌هایی که برای وی به وجود می آورد، می بندد.

تصویر، به هر کمالی که در اخلاق یا دین دست یابد، ناگزیر سرشتش این جهانی باقی می ماند. اگر ختم نبوتی در کار نبود، انبیای رسل همچنان با کلام به سراغ زمینیان می آمدند، نه با ملغمه دجال گونه‌ای به نام فیلم.

جهان آن‌سان که به چشم ما می آید، مستقل از ماست؛ انگار حضوری در خود دارد. ما این جهان دیداری را «قاب می گیریم»؛ تصویر، همواره ثبت عناصر دنیای دیداری در محدوده یک قاب و شکلی از محدود کردن گستره وجودی دنیاست. ما هر هیأت یا شکلی را نخست قاب می گیریم و سپس به تصور در می آوریم. به بیانی دیگر، ژرفایش را از میان می بریم و ساحت بی کران و وجودی اش را به ساحت زمانمند و در دسترس تبدیل می کنیم. با این عمل، ناگزیر آن چه را کلیت است و به تصور در نیامدنی، کادر تصویر بیش از آن که نشان دهد، حذف می کند و با این حذف و البته ارجاع به آن چه خارج از کادر است، هستی سایه‌ها را تضمین می کند و معنا می بخشد. پس معنا، از راه ارجاع به حضور خارج از کادر به دست می آید.

تصویر با حضور، حذف و جابه‌جایی خود، ما را با جهانی روبه رو می کند که در حکم چشم بستن به همه جهان موجود است و چشم گشادن به غار افلاطون. همان‌جا که عده ای رو به دیوار آن نشسته‌اند و از پشت سرشان شعله‌هایی روشن کننده افروخته است و کسانی و اشیایی از برابر آن می گذرند و سایه‌شان بر دیوار غار می افتد و آن کسان این سایه‌ها و تصویرها را در عین حقیقت واقع خیال می کنند. تصویر، حاضر است و جهان، غایب؛ غیب، حاضر است و عین، غایب و در پرتو غیب حاضر، جهان عین متجلی می گردد، اما در قاب محدود کننده، غیب، تنها به تجسد منتهی می شود.

و البته سینما و نه حتی تلویزیون، فقط استشمام دهنده آن چیزهایی است که توضیح ناپذیرند و حتی قادر به تولید فضای میزانشی نیست که دست مخاطب را بگیرد، به درون خویش بکشد و او را در مجالی حقایق بنشانند.

هر چیز به محض آن که در قاب تصویر قرار می گیرد، از واقعیت خارج از ما جدا می شود و مفهوم خاصی می یابد؛ در واقع تبدیل به نشانه‌ای می شود برای اشاره به معنایی خاص.

تصویر و امر قدسی

این که بتوان هنری را مقدس نامید، کافی نیست که بپذیریم موضوع هنر از حقیقتی قدسی انتخاب شده است. هنگامی که مخاطب در برابر تصویرهایی از پروردگار در فیلم‌های معاصر قرار می گیرد، با تفسیری متفاوت از آن چه تاکنون در ذهن داشته است، روبه رو می شود. او برداشت خود را درست می پندارد، ولی توضیحاتی که در فیلم‌ها از خدا ارائه می شود، اغلب متفاوت و حتی متضاد از تصویرهایی هستند که در ذهن خود دارد. با دریافتن این مسأله، می توان گفت هیچ شیوه بیانی متعینی در باب توصیف خدا وجود ندارد و تمامی آن‌ها جنبه استعاری دارد و این که این استعارات چه میزان از حقیقت را در وجود مخاطب بالفعل می کند، جای بسی تأمل دارد. بیش تر تصویرهای ذهنی که عموم از خداوند دارند، سمبل‌هایی هستند از آن چه مردم درباره مرگ و زندگی، به آن اعتقاد دارند و یک فیلم بر چیزی بیش از تأکید بر این ارتباط، تکیه نمی کند و شناخت را افزایش نمی دهد. در خوشبینانه‌ترین حالت، این تصویرها برای فرد منتقد، جنبه ذکر دارد و برای فرد منکر، جنبه تبلیغ، و باز جنبه اقتناعی آن مبهم است؛ که شان آن پذیرش اگر در فیلم جایی هم داشته باشد، مختص داستان است، نه چیز دیگر.

بشر در مواجهه با فن آوری جدید، به دستاوردهای جدیدی چشم دارد که به طور معمولی فن آوری به او عطا می کند؛ اما دیده را بر روی تنگناها و انبوه مشکلات و محدودیت‌هایی که برای وی به وجود می آورد، می بندد.

تصویر، به هر کمالی که در اخلاق یا دین دست یابد، ناگزیر سرشتش این جهانی باقی می ماند. اگر ختم نبوتی در کار نبود، هنوز هم انبیای رسل با کلام به سراغ زمینیان می آمدند، نه با ملغمه دجال گونه‌ای به نام فیلم.